عدل مظفر

امیرخیزی، اسماعیل

آنروزی که مظفر الدین شاه فرمان مشروطیت را صادر کرد روز چهاردهم‏ جمادی الثانیه 1324 و خبر آن به تبریز رسید.بنده شب بعد از استماع این‏ خبر در منزل همشیره بودم و خواستم ماده تاریخ برای اعطاء مشروطیت بگویم‏ و بسهولت عدل مظفر را مطابق یافتم و یک مثنوی در بهر متقارب گفتم که تقریبا سی بیت بود و از آن جز این بیت را بیاد ندارم:

بسال هزار و سه صد بیست و چار که«عدل مظفر»بود در شمار

و بعد قصیده دیگری ساختم که از آن نیز به جز این چند بیت باقی نمانده‏ است:

زهی شاه فیروزبخت مظفر شهنشاه دانادل و دادپرور مهین شهریاری که از عدل و دانش‏ مر اوراست اورنگ شاهی و افسر چنو کس ندیده شه مهربانی‏ بایران زمین از شهان هنرور همه کاره او بوده با داد تؤام‏ همه رای او بوده با مهر همسر چو ایرانیان دید در ورطهء غم‏ ز بیداد فرماندهان ستمگر بدان شد مگر چاره‏ای باز جوید که از چنگ شاهین رهاند کبوتر بهرکس دهد آنچه کان را بشاید بپاکان بزرگی بناپاک کیفر ببخشود مشروطه ایرانیان را شهنشاه ایران شه دادگستر چنین نیکمردی بگیتی نکرده است‏ ز شاهان پیشین چه خاقان و قیصر ستایندش اکنون بروز و شب از جان‏ هم خلق ایران ز سالار و چاکر شها اختر بخت فیروز روزت‏ بتابد به گیتی چو خورشید خاور بتاریخ این سال فیروز دیشب‏ سروشم چنین گفت:عدل مظفر

پس از یکی دو ماه که مدت درست در خاطرم نیست گویا در روزنامه‏ حبل المتین«عدل مظفر»در تاریخ مشروطه نوشته شده بود ولی بنده ندانستم‏ که آیا این مسئله توارد بوده است یا اینکه در آن روزها این اشعار را بنده‏ در چند جا خوانده بودم و اغلب رفقای بنده در این مطلب مطلع بودندآنان‏ بیکدیگر گفته بنده بوده که اقتباس از آن شده است.و علت از بین رفتن‏ اشعار مزبور و سایر اشعار تحولاتی بود که در سال 1330 قمری روی داد و حتی‏ تمامی نوشته‏جات اعم از نظم و نثر و تاریخچه وقایع نیز از بین رفت.